

A Critique and Assessment of the Evidences Cited by Proponents of the Criterion of “Absolute Non-Intercourse in Women’s Virginity”, with Emphasis on the Theory of Ayatollah Khoei and His Supporters

Morteza Khalili ¹

1 . Professor of advanced levels, Qom Seminary; Level Four graduate, Qom Seminary. jjj552227@gmail.com

Abstract

There is disagreement as to what is meant by a woman’s being a virgin (*bikr*)—given the establishment of the father’s and paternal grandfather’s guardianship (*wilāyah*)—and as to which criterion should be regarded as determinative in this regard. Some Imāmī jurists, such as Ayatollah Khoei, have treated “absolute intercourse” (*waṭṭ*) as the criterion in discussions of a girl’s virginity; that is, the non-occurrence of intercourse—whether licit or illicit—is taken as an indication of virginity, whereas the occurrence of intercourse, in an unqualified sense, is taken to indicate non-virginity (*thuyūbah*). The importance of this issue lies in the fact that the marriage of a virgin girl is, under the doctrine of the father’s and paternal grandfather’s guardianship, contingent upon the permission of the father or paternal grandfather, in addition to other significant legal effects and rulings that attach to this description [or attribute] (*wasf*) in other chapters of jurisprudence. The subject of this article is an analysis of the legal proofs (*adillah shar’iyyah*) that Ayatollah Khoei employs to establish the aforementioned criterion. He invokes four types of evidence: Qur’anic verses, certain narrations, custom (*urf*), and lexicography or linguistic usage. A close

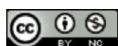
Cite this article: Khalili, Morteza, M.B. (2025). A Critique and Assessment of the Evidences Cited by Proponents of the Criterion of “Absolute Non-Intercourse in Women’s Virginity”, with Emphasis on the Theory of Ayatollah Khoei and His Supporters. *Journal of Social Jurisprudence researchs*, 1(2): p. 105-130.

Received: 2025/12/25 ; **Revised:** 2026/01/23 ; **Accepted:** 2026/02/09 ; **Published online:** 2026/03/20

© The Author(s).

Article Type: Research Article

Publisher: Baqir al-Olum University



<https://jsj.bou.ac.ir/>

examination shows that his evidences face a number of objections, and that the proposed criterion cannot be derived from the proofs he adduces. Rather, it can be established by relying on the narrations in the chapter on the guardianship (*wilāyah*) of the father or paternal grandfather and—given the exclusion of the report of Ibrāhīm b. Maymūn from probative validity [or reliability] (*i`tibār*) —by reconciling (through a contextual or harmonizing reading) the import of the remaining narrations. On the assumption that the chain-of-transmission problem of the report of Ibrāhīm b. Maymūn is resolved, the realization of either of the two criteria (sexual intercourse (*dukhūl*) or marriage (*tazwīj*)) is, with respect to the lapse of the father's and paternal grandfather's guardianship, the criterion for virginity.

Keywords: virgin (*bikr*); non-virgin (*thayyib*); 'adhrā' (maiden); intercourse/penetration (*dukhūl*).



نقد و بررسی مستندات فائیلین به ملاکیت «مطلق عدم دخول در بکارت زنان» با تأکید بر نظریه آیت الله خویی و موافقان

مرتضی خلیلی^۱

۱. استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم، دانش آموخته سطح چهار حوزه علمیه قم، jjz552227@gmail.com

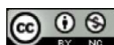
چکیده

در اینکه مراد از باکره بودن زن به دلیل ثبوت ولایت اب و جد پدری چیست و چه ضابطه‌ای در این باره معیار است، اختلاف است. برخی از فقیهان امامیه همانند آیت الله خویی در بحث معیار بکارت دختر، مطلق وطی را ملاک قرار داده‌اند؛ به این معنا که تحقق نیافتن وطی مشروع یا نامشروع، نشانه بکارت دختر است و تحقق وطیف به طور مطلق نشان دهنده ثبوت است. اهمیت این مطلب به دلیل موقوف بودن ازدواج دختر باکره به اذن پدر یا جد پدری در باب ولایت اب و جد و همچنین آثار و احکام مهم دیگری است که بر این وصف در دیگر ابواب فقهی مترتب است. موضوع این مقاله، تحلیل ادله شرعیه‌ای است که آیت الله خویی برای اثبات ملاک مذکور استفاده کرده‌اند. ایشان به چهار دلیل استناد می‌کنند: آیات قرآن، برخی روایات، عرف و لغت. با بررسی دقیق روشن می‌شود ادله ایشان با اشکالاتی روبرو است و معیار مذکور از مستندات ایشان به دست نمی‌آید، بلکه با استناد به روایات باب ولایت اب یا جد پدری و خارج شدن روایت ابراهیم بن میمون از اعتبار، از طریق جمع دلایلی باقی روایات، اثبات شدنی است و بنا بر رفع مشکل سندی روایت ابراهیم بن میمون، تحقق احدی الملائکین (دخول - تزویج) در سقوط ولایت پدر و جد پدری، معیار بکارت است.

کلیدواژه‌ها: باکره، ثیبه، عذراء، دخول.

استناد به این مقاله: خلیلی، مرتضی (۱۴۰۴). نقد و بررسی مستندات فائیلین به ملاکیت «مطلق عدم دخول در بکارت زنان» با تأکید بر نظریه آیت الله خویی و موافقان، (۲)، ص ۱۳۰-۱۰۵.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۰/۰۴ ؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۱۱/۰۳ ؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۲۰ ؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۱۲/۲۹
 © / نویسندگان نوع مقاله: پژوهشی ناشر: دانشگاه باقرالعلوم (ع)



<https://jsj.bou.ac.ir/>

مقدمه

بنا بر تصریح فقیهان، ثبوت در زنان نقص به شمار می‌آید و باکره بودن جزء صفات کمال است؛ یعنی صفتی است که اگر زنی متصف به آن باشد، موجب کمال آن زن در برابر زنان دیگر است؛ در نتیجه موجب افزایش مهریه و ارزش او خواهد بود. بنابراین یکی از صفات مورد بحث در تعیین مهرالمثل، بکارت و ثبوت است. این وصف در مبحث «حق القسم» و «اشترای البکاره» در عقد نکاح و نیز در بسیاری از مسائل «کتاب العبد و الإماء» محوریت دارد و این شاخص به کار برده می‌شود. گفتنی است عمل «ترمیم بکارت»^۱ در زنان برای بکرنمایی و بازگرداندن بکارت در ملاک ثبوت و بکارت محل خلاف است و جای بحث دارد.

مسئله ملاک تمایز بین زنان باکره و ثبیه در جای جای فقه، نقادی غیرمستقل شده است و برای تعیین ملاک، گفتگوهایی با مستندات مختلف انجام گرفته است؛ در نتیجه چهار نظریه به دست آمده است:

۱. برخی از فقیهان وجود پرده ظاهری در مهبل زن را نشانه بکارت وی دانسته‌اند (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۳۸۳).
۲. برخی عدم خرق پرده بکارت از طریق وطی را ملاک بکارت شمرده‌اند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۹، ص ۲۹۰).
۳. برخی از فقیهان نیز وطی شرعی را مدنظر قرار داده‌اند (نراقی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۶، ص ۱۲۳).
۴. عده‌ای نیز صرف عدم ازدواج صحیح را نشانه باکرگی زن دانسته‌اند (یزدی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۶۵).

آیت‌الله خویی با استناد به معنای لغوی و عرفی بکارت و استدلال به برخی آیات و روایات، نظریه صحیح درباره بکارت را معیار دوم (عدم زوال پرده بکارت

از طریق وطی) دانسته است. در این قول، قید وطی آمده است که موارد ازاله بکارت به غیروطی را خارج می‌کند؛ همچنین چون لفظ «وطی» مطلق آمده است، آمیزشی را دربر می‌گیرد که موجب ازاله بکارت شود؛ اعم از اینکه از طریق شرعی مانند ازدواج یا شبهه باشد یا از طریق وطی غیرشرعی همانند زنا. مراد از دخول در اینجا، دخول در فرج و قُبُل است و دخول در دبر را دربر نمی‌گیرد؛ از این رو این ملاک در برابر ملاک اول، اخص است؛ چون فقط موارد ازاله بکارت به وطی را ملاک تحقق ثبوت می‌داند، در حالی که در ملاک اول با از بین رفتن پرده از هر طریقی اعم از وطی یا غیروطی تحقق پیدا می‌کند؛ همچنین در برابر ملاک سوم و چهارم اعم است. بنابراین نظر اگر بکارت دختری با آمیزش از بین رفت، ثبیه است؛ خواه آمیزش از راه مشروع مثل نکاح دائم، شبهه یا متعه صورت بگیرد یا از راه غیرمشروع مثل زنا باشد؛ از این رو با کره، زنی است که با وی آمیزشی انجام نگرفته باشد. آیت الله خویی با استناد به آیات قرآن و کنکاش در روایات، ملاک در ثبوت را مدخوله بودن می‌داند و در این رأی با بزرگانی از فقیهان، هم عقیده است؛ از جمله صاحب جواهر در این باره می‌نویسد: «اگر مدخوله بود گرچه با زنا، حکم روی آن آمده و ثیب شده است» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۹، ص ۲۰۵). فاضل هندی در کشف اللثام بر این رأی است که ملاک ثبوت، ازاله بکارت به وطی است (فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ج ۷، ص ۷۶). محقق سبزواری در کفایة الاحکام می‌فرماید: «اگر بکارت به غیر سبب وطی از بین برود، ثیب نمی‌گردد» (سبزواری، ۱۴۲۳ق، ج ۲، ص ۹۶). شیخ انصاری در کتاب النکاح می‌فرماید: «اطلاق ثیب منصرف به زنی است که بکارتش از طریق جماع زایل شده باشد» (انصاری، ۱۴۱۵ق، ص ۱۷۷).

۱. مفهوم‌شناسی

قبل از بررسی نظریات و مستندات، چند واژه کلیدی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۱. باکره

«بکارت» از ریشه «ب-ک-ر» است. در لغت عرب، دختر را بکر یا عذراء و باکره نام نهاده‌اند. برخی از کلمات اهل لغت درباره کلمه «بکر» بدین ترتیب است: در کتاب العین، باکره چنین تعریف شده است: «بکر: زنی است که مس نشده باشد. بکر یعنی بچه اول، چه پسر باشد و چه دختر» (فراهیدی، ۱۴۱۰ ق، ج ۵، ص ۳۶۴). در برخی از کتب لغت، میزان باکره بودن را ازدواج نکردن دانسته‌اند؛ برای فیومی در مصباح المنیر می‌نویسد: «بکر: کسی است که بیوه نباشد، خواه مرد باشد یا زن و آن کسی که ازدواج نکرده است» (فیومی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۵۹). راغب اصفهانی در مفردات می‌نویسد: «مراد از بکر در کلام خداوند متعال نه سخت پیر و ازکار افتاده و نه بکر (جوان کارنکرده)، جنس ماده‌ای است که سابقه زاییدن ندارد. وجه نام‌گذاری دختری که ازاله بکات نشده به بکر در مقابل بیوه به جهت تقدم باکره نسبت به بیوه است (یعنی باکره سابقه زاییدن ندارد و از این حیث بر بیوه تقدم و برتری دارد). در مواردی واژه بکر به عنوان صفتی برای زن به کار می‌رود و جمع بکر، ابکار است» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق، ص ۱۴۰).

۲-۱. ثیبه

«ثیب» از ریشه «ث ی ب» در مقابل باکره به زنی گفته می‌شود که ازدواج کرده و پس از دخول (آمیزش) از همسرش جدا شده یا شوهرش مرده است. در کتاب‌های تاج العروس و لسان العرب، ثیب چنین معنا شده است: «ثیب از زنان، زنی است که ازدواج کرده و از شوهرش جدا شده باشد به هر دلیل، بعد از اینکه مقاربت داشتند. ابوهیثم می‌نویسد: زنی

است که شوهر داشته و بعد شوهرش بمیرد یا جدا شود، سپس به نکاحش برگردد» (زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۳۴۸؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۲۴۸). در مجمع البحرین آمده است: «ثیب به انسانی گفته می شود که ازدواج کرده باشد و بر زن بیشتر اطلاق می شود؛ چون زن به خانواده اش معمولاً برمی گردد برخلاف مرد» (طریحی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۲۱).

۱-۳. وطی

«وطی» در لغت عبارت است از لگدمال کردن (جوهری، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۸) و کنایه از جماع و نزدیکی است، بلکه در معنای نزدیکی تصریح محسوب می شود. اما در اصطلاح، نزدیکی و مجامعت انسانی با انسان دیگر (مرد یا زن در قبل یا دبر) یا با حیوان است. از این واژه با عناوینی مانند جماع، مواقعه، وطی، دخول، ایلاج، اتیان، و مباشرت یاد شده است. احکام آن در بسیاری از باب ها مانند طهارت، صوم، اعتکاف، حج، نکاح، طلاق،ظهار، ایلاء و حدود آمده است. تماس جسمانی و دخول منصرف به دخول از راه قبل است. هرچند آیه «مِنْ نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ» (نساء: ۲۳) در ظاهر از اطلاق برخوردار است و مطلق دخول اعم از راه قبل و دبر را دربر می گیرد، امام باقر (ع) در حدیث صحیح زرارہ فرمودند: «این آیه در مورد نزدیکی در قبل است» (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۰، ص ۱۴۳). همچنین این آیه زن را به کشتزار تشبیه کرده اند و اینکه کشت (انعقاد نطفه اولاد) تنها از راه قبل صورت می گیرد؛ این بیان نیز قرینه ای است که نشان می دهد مراد از آمیزش در لسان شریعت، نزدیکی از راه متعارف (از راه قبل) است و هر کجا آمیزش از راه دبر اراده شده باشد، نیاز به قرینه دارد (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۰، ص ۱۴۳). صاحب جواهر به این مطلب اذعان می کند و می گوید: «ثیبوت و بکارت نسبت به فرج سنجیده می شود» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۳، ص ۱۲۸). مقتضای صحیحہ علی بن جعفر (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۰، ص ۲۶۸) این است که مدخول بها در حکم باکره نیست و روشن است که در لسان روایات،

مراد از آن دخولی است که به ازاله بینجامد و تنها دخول از راه قبل موجب ازاله می‌شود. عرف نیز مراد از بکارت را عدم دخول در قبل می‌دانند و به موطئه از راه دبر که از راه قبل با او آمیزش نشده است، باکره می‌گویند. در تحریر الوسیلة و در بحث عده چنین آمده است: «دخول به داخل شدن تمام حشفه در فرج زن یا پشت او محقق می‌گردد، اگرچه انزال نکند» (خمینی، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۳۳۵). بنا بر آنچه ذکر شد، بحث دخول و وطی در ابواب مختلف فقهی مطرح شده است و مراد از آن و شرایطش در هر بابی متفاوت است؛ برای مثال در باب عده، احکام غسل جنابت، جنابت، محلل، حدود و.... در بحث تحقق ثبوت نیز این بحث مطرح شده است.

از آنچه به اجمال بیان کردیم روشن می‌شود مراد از وطی برای تحقق ثبوت، وطی در قبل است و ادله، وطی در دبر برای زوال بکارت را دربر نمی‌گیرد؛ همچنین همان‌گونه که اشاره خواهد شد، انزال شرط تحقق ثبوت نیست.

۲. مستندات مسئله

چهار دلیل از جانب آیت‌الله خویی بر این ملاک اقامه شده است و برخی از فقیهان با افزودن دو دلیل دیگر، مجموع ادله را به شش عدد رسانده‌اند که لازم است جداگانه بررسی شوند.

۱-۲. دلیل اول: آیات قرآن

آیت‌الله خویی در تقریراتشان برای اثبات اعتبار دخول در معنای بکارت ابتکار به خرج داده است و برای نخستین بار به دو آیه از قرآن تمسک می‌کند.

آیه اول: «فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا؛ آن حوریان را بکر قرار دادیم» (واقعه: ۳۶). ضمیر «هنّ» به حوریان بهشتی برمی‌گردد و از آنجا که «جعل» از افعال دومفعولی و از

نواسخ مبتدا و خبر است و دو مفعول آن در واقع مبتدا و خبر بودند، صفت بکر بودن برای حوریان اثبات شده است. اما تفسیر معنای بکارت به قرینه آیه دیگر فهمیده می شود که مفسر این آیه است؛ آیه مذکور به توصیف حوریان بهشتی می پردازد و در مقام تشریح احوال آنها می فرماید: «فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ: زنانی که چشمشان فقط به همسرشان است، هیچ انسان یا جنی قبلاً با آن حوریان تماس جنسی نداشته است» (الرحمن: ۵۶). بنابراین مفاد آیه اول این بود که حوریان ابکار هستند و در این آیه می فرماید که هیچ جن و انسی با آنها تماس نداشته است؛ پس ابکار زنانی هستند که کسی با آنها تماس نداشته است. و با توجه اینکه واژه «طمث» در لغت به معنی خون عادت است ولی معنای ثانوی آن تماس جسمانی است و تماس جنسی کنایه از دخول است. حال که آیه دوم ناظر به آیه اول و مفسر آن است، معلوم می شود که حوریان بکر بهشتی، زنانی هستند که هیچ فردی با آنان وقاع نکرده باشد؛ یعنی بکر کسی است که هیچ گونه آمیزشی نداشته باشد. در مقابل، ثیب کسی است که با او آمیزش شده باشد و بکارتش از این راه زایل شده است؛ پس معنای ثیب و بکر از قرآن روشن گردید (خوئی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۳، ص ۲۲۲).

نقد دلیل اول (آیه)

استدلال به آیه شریفه برتی اثبات معنای بکر با اشکال هایی مواجه است:

۱. استدلال بر این دو آیه مترتب بر این است که هر یک مرتبط با دیگری باشد، در حالی که این مطلب مورد خدشه است؛ چرا که آیه اول ظاهر در این معناست که احدی با حورالعین تماس نگرفته است و آنان مدخوله نیستند، اما هیچ دلیلی در دست نیست که مدخوله نبودن آنها تفسیر بکر بودن آنها باشد که آیه دوم به آن اشاره دارد؛ زیرا آیه

«فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا» (واقعۀ: ۳۶) هیچ ارتباطی به این مسئله ندارد که آنها مدخوله نیستند، بلکه همان طور که از ظاهر آیه به دست می‌آید، آیه در مقام بیان فعل خدا و خصوصیات خلقی حورالعین است؛ از این رو می‌فرماید ما آنان را بکر خلق کردیم، یعنی بکر بودن آنان کار خداست و آنها از اصل خلقت دارای چنین خصوصیتی هستند و بدون آنکه این خصوصیتشان از بین برود، آنان را تسلیم بهشتی‌ها می‌کنیم. پس اگر بازوال پرده بکارت تحویل آنها بدهیم، دیگر باکره نیستند؛ هرچند هیچ بشری با آنها تماس نگرفته باشد. پس این آیه شریفه اگر شاهد ردّ نظر مرحوم آقای خویی نباشد، دلیل فرمایش ایشان نیست (زنجانی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۱، ص ۴۰۶۴)

البته ممکن است در مقام جواب گفته شود بنا بر آیه «رَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ» (دخان: ۵۴) و روایات مفسر این آیه و اقوال مفسران، عقد زواج و مهر در بهشت وجود دارد (حویزی، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۶۳۲).

۲. این آیه در مقام بیان وصف حورالعین بهشتی است و این امور مربوط به عالم بهشت و ویژگی‌ها و اوصاف آن است و ارتباطی به تفسیر بکر در انسان‌ها ندارد. شاهد بر این مطلب آن است که در آیه دوم ملاک تماس جنسی را به آدمیان و جنیان تعمیم داده است (زنجانی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۱، ص ۴۰۶۴).

۳. ظاهر معنای آیه سورۀ «واقعۀ» این است که ما حورالعین را «خِلَقَةً» بکر قرار دادیم و محفوظ مانده‌اند؛ پس چنین برداشت می‌شود که میزان باکره و ثیبه بودن را وجود پرده بکارت قرار داده است و خود باکره بودن و وجود عذره مزیت است؛ از این رو در ازاله نابه حقّ آن ارش مقرر شده است. مؤید این معنا آن است که در احادیث نیز «امراً عذراء» به کسی اطلاق می‌شود که عذر بکارتش موجود است که به اصطلاح ما باکره است (نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۱۵، ص ۵۱).

بررسی نقد

بنا بر اشکالاتی که از جانب فقیهان بر ملاک دوم (ازاله بکارت از طریق وطی مطلقاً) وارد شد، روشن می شود که ادله این ملاک برای تعیین ثبوت و بکارت کافی نیست؛ افزون بر اینکه ایرادهای دیگری نیز بر آن وارد است:

نقد دلیل اول (آیه):

درست است که کاربرد بکر بر حورالعین هم صادق است، اما این احتمال وجود دارد که تعبیر بکر برای حورالعین مخصوص بهشت است؛ پس برای تعیین ملاک ثبوت در این دنیا کاربرد ندارد و به کلی خارج از محل بحث است؛ زیرا در آنجا عقدی نیست و عالم دیگری غیر از این دنیاست تا احتمال تأثیر آن در ملاک ثبوت وجود داشته باشد؛ ولی در دنیا عقد است و یقینی که احکام و مناسبات بین انس و ملک کاملاً متفاوت است. بنابراین بر فرض قبول، چنین ملاکی در مورد حورالعین نمی تواند دلیلی بر بحث ما باشد.

۲-۲. دلیل دوم: روایات

در مسئله ولایت پدر و جد پدری بر دختر، روایاتی وارد شده است که نشان دهنده استظهار مفهوم ثبوت در مقابل بکارت است:

الف) صحیحہ حلبی: «عن الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام انه قال في المرأة الثيب تخطب الي نفسها، قال: هي املك بنفسها تولي امرها من شاءت اذا كان كفواً بعد ان تكون قد نکحت رجلاً قبله: از حلبی روایت شده است که از امام صادق (ع) درباره زن ثیب پرسیدم که برای خودش خواستگاری می کند؟ فرمودند: زنی که ثیب است، مالک و صاحب اختیار امر خودش است و می تواند هر مردی را که هم شأن

اوست برای خودش خواستگاری و با او ازدواج کند؛ در صورتی که قبلاً با مردی ازدواج کرده باشد» (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۰، ص ۲۶۹).

همانند همین حدیث به طریقی دیگر از حسن بن زیاد و عبدالله بن سنان روایت شده است. اما از آنجاکه روایت حلبی صحیح‌السند است، ما را از مراجعه به آن دو روایت بی‌نیاز می‌کند (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۰، ص ۲۶۷).

ب) صحیح‌ه‌ عبد‌الخالق: «عن عبد‌الخالق قال: سألت أبا عبد‌الله عليه السلام عن المرأة التي تب تخطب الى نفسها قال: هي املك بنفسها تولي من شاءت اذا كان كفواً بعد ان تكون قد نكحت زوجاً قبل ذلك: از عبد‌الخالق روایت شده است که از امام صادق (ع) درباره‌ی زن ثیب پرسیدم که برای خودش خواستگاری می‌کند؟ فرمودند: زنی که ثیب است، مالک و صاحب اختیار امور خودش است و می‌تواند هر مردی را که هم‌شان اوست، برای خودش خواستگاری و با او ازدواج کند؛ در صورتی که قبلاً با مردی ازدواج کرده باشد» (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۰، ص ۲۶۸).

ج) مصححه‌ عبد‌الرحمن: «عن عبد‌الرحمن بن ابي عبد‌الله قال: سألت أبا عبد‌الله عليه السلام: عن التي تب تخطب الى نفسها؟ قال: نعم هي املك بنفسها تولي امرها من شاءت اذا كان قد تزوجت زوجاً قبله: از عبد‌الرحمن بن ابي عبد‌الله روایت شده است که از امام صادق (ع) در مورد زن ثیب پرسیدم که آیا برای خودش خواستگاری می‌کند؟ فرمودند: زنی که ثیب است، مالک و صاحب اختیار امور خودش است و می‌تواند هر مردی برای خویش خواستگاری و با او ازدواج کند؛ در صورتی که قبلاً با مردی ازدواج کرده باشد» (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۰، ص ۲۷۱).

د) روایت ابراهیم بن میمون: «عن ابراهيم بن ميمون عن ابي عبد‌الله عليه السلام قال: اذا كانت الجارية بين ابويها فليس لها مع ابويها امرٌ و اذا كانت قد تزوجت لم يُزوّجها الا برضا منها: از ابراهیم بن میمون روایت شده است که امام صادق (ع)

فرمودند: دختری که پیش پدر و مادرش است، از خود اختیاری ندارد؛ اگر تزویج کرده، تزویج نمی‌گردد مگر با رضایت خودش، یعنی حکم باکره از بین رفته است و ثبیه شده است» (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۰، ص ۲۸۴).

هـ) صحیحہ علی بن جعفر: «علی بن جعفر فی کتابه عن اخیه موسی بن جعفر علیه السلام، قال: سألتہ عن الرجل هل یصلح له ان یزوّج ابنته بغیر اذنها؟ قال: نعم لیس یكون للولد امرّاً الا ان تكون امرأة قد دخل بها قبل ذلك فتلك لا یجوز نکاحها الا ان تستأمر: علی بن جعفر در کتاب خود از برادر بزرگوارشان امام موسی بن جعفر (ع) نقل می‌کند که می‌گوید: پرسیدم آیا پدر صلاحیت دارد که دختر خود را بدون اذن او به تزویج کسی درآورد؟ امام (ع) فرمود: بله، فرزند نمی‌تواند مخالفت کند؛ مگر اینکه دختری باشد که قبلاً به او دخول شده باشد (ثیب) که در این صورت شوهردادنش بدون رضایت و اجازه او جایز نیست» (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۰، ص ۲۶۸).

مستفاد از صحیحہ علی بن جعفر از حضرت موسی بن جعفر (ع) این است که مراد از ثیب زنی است که مدخوله باشد؛ اعم از اینکه دخول مشروع یا غیرمشروع باشد؛ همچنان که شهید ثانی برای تبیین معنای ثیبوبت و بکارت به این روایت تمسک کرده‌اند، البته در عبارت صاحب مسالك «کمانبه علیه فی الروایة السابقة» (عاملی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۲۹۰) است که روایت سابق، روایت «سعید بن اسماعیل» است که ربطی به بحث اثبات دخول ندارد. بنابراین معلوم می‌شود اشتباه در کلام مسالك رخ داده است و ظاهراً اشاره به روایت «علی بن جعفر» است که تنها روایتی است که در این باب به صراحت دخول را شرط تحقق قرار داده است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴ق، ص ۲۸۴).

آنچه از این روایت استفاده می‌شود این است که نکاح دختری که دخول به او انجام نگرفته باشد، بدون اذن جایز نیست. بنابراین معیار ثیبوبت، «قد دُخل بها قبل ذلك» است و مستفاد از اطلاق لفظ دخول، شمول به هر دو قسم حلال و حرام آن است.

البته همان‌طور که بیان شد، روایات معارضی در مقابل این روایت وجود دارد؛ چراکه روایات واردشده در این مقام دو دسته هستند؛ برخی از روایات همانند صحیح حلبی، عبدالحالق، عبدالرحمن و ابراهیم بن میمون، معیار و ملاک ثبیه و باکره بودن را ازدواج و عدم ازدواج دانسته‌اند؛ اما دسته دیگر که صحیح‌ه علی بن جعفر است، دخول و آمیزش را ملاک ثبیه بودن و سقوط اذن پدر بیان کرده‌اند؛ بنا بر نظر ایشان، مقتضای جمع عرفی بین روایات، ملاک بودن مطلق عدم دخول در صدق بکارت است. توضیح اینکه ملاک ثبوت در صحیح‌ه علی بن جعفر، دخول است و فرقی نمی‌کند که نکاح باشد یا نه و ملاک در روایات مقابل، نکاح است؛ خواه دخول تحقق پیدا کند یا نه. البته می‌توان گفت غالباً نکاح با دخول است و غالباً دخول حلال با نکاح است؛ پس بگوییم که مراد از روایات سابق، همان دخول است؛ یعنی لفظ نکاح در روایات دسته اول بر فرد غالب حمل می‌شود و در هر دو گروه از روایات، ملاک و معیار در باکره و ثبیه بودن، دخول است، بنابراین باکره، دختری است که مدخوله نشده باشد و ثبیه، زنی است که از طریق دخول حلال یا حرام، ازاله بکارت شده باشد. البته به نظر برخی بعد از ثبوت تعارض بین طائفتین، روایت علی بن جعفر ترجیح داده می‌شود؛ چون از نظر زمان صدور متأخر است؛ در نتیجه ملاک تحقق بکارت، همان عدم دخول است (قمی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۵۹۳).

باید توجه داشت که در روایت ابراهیم بن میمون، قید تزویج آمده است؛ بنابراین آیت الله خویی در مقام جمع بین روایات از این روایت به دلیل ضعف سند رفع ید کرده‌اند؛ چراکه ایشان در اشکال بر موثق ابراهیم بن میمون فرموده است: «از آنجاکه برای ابراهیم بن میمون هیچ مدح یا توثیقی وارد نشده است، این روایت از نظر سندی مخدوش بوده و قابل استناد نیست» (خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۳، ص ۲۲۲). همچنین معتقدند بر فرض که این روایت درست باشد، بر فرد غالب حمل می‌گردد؛ پس در مقام جمع بین روایات

متعدد، از باب اخذ به قدر متیقن به روایت علی بن جعفر عمل می‌شود که قید دخول در آن معتبر است؛ زیرا یکی از مقدمات حکمت، وجود داشتن قدر متیقن در مقام مخاطب است و با وجود قدر متیقن، اطلاقی برای روایات دیگر منعقد نمی‌شود؛ از این رو همه آنها حمل بر فرد غالب می‌گردد.

نقد دلیل دوم (روایت)

۱. همان‌طور که بیان شد، بر اساس نظر برخی از فقیهان، بین دو دسته روایاتی که ذکر شد، تعارض وجود دارد و بنا بر تعارض احديث زمانی، ملاک ترجیح صحیحۀ علی بن جعفر است؛ ولی تعارض بین روایات زمانی پذیرفته می‌شود که به هیچ وجه نتوان جمع عرفی بین روایات کرد؛ در حالی که به وجوه مختلف در این روایات جمع شده است. همچنین ملاک ترجیح به احديث با شهرت روایی طایفه اول منافات دارد؛ به عبارت دیگر، باید گفت این بحث کاملاً مبنايي است و نمی‌توان پذیرفت که احديث روایت، ملاک ترجیح آن باشد. همچنان که محقق خویی اشکال گرفته‌اند که اگر بنا باشد خبر احداث ترجیح داشته باشد، این خبر منافی با تمامی مرجحات است و تمامی مرجحات را ساقط می‌کند؛ زیرا در هر خبرین متعارضین، یکی احداث است و صدور هم‌زمان آنها ثابت نشده است؛ در نتیجه با ترجیح احداث، نوبت به دیگر مرجحات نمی‌رسد و آن مرجحات لغو می‌شوند (خویی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۴۱۷).

۲. در کتاب أنوار الفقهاء چنین آمده است: «روایات مطلقه متضافره بدون قید را نمی‌توان به روایت علی بن جعفر مقید کرد، بلکه باید روایت او را حمل بر استحباب کنیم. همان‌گونه که در اصول داشتیم که اگر روایات متضافره، مطلق باشند و يك روایت مقید باشد، می‌گوییم قید در مقام استحباب است و نمی‌خواهد روایات مطلق را حمل بر مقید کنیم» (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴ق، ج ۲، ص ۲۳).

نقد دلیل سوم (مخالطة الرجال)

اگر مخالطة الرجال به مثابه حکمت برای تشخیص مورد ثیب بیان شده باشد - همان طور که معروف است - حکمت قابلیت تعمیم و شمول به افراد دیگر را ندارد و فقط جزء العله برای حکم است؛ یعنی وجود حکم کاشف از وجود حکمت آن است؛ اما عدم حکم ممکن است به دلیل فقدان جزء دیگر علت باشد، برخلاف علت که وجود و عدم معلول دایرمدار وجود و عدم معلول است؛ به این معنا که در صورت تحقق علت، معلول موجود می‌شود و در صورت عدم علت، معلول نیز معدوم خواهد شد. بنابراین اگر اختلاط با مردان، حکمت ثیبوت باشد، نمی‌توان ثیبوت و بکارت را دایرمدار آن قلمداد کرد و ملاک ثیبوت را ازاله بکارت از طریق وطی دانست (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۲۳، ص ۲۶۵).

۲-۳. دلیل سوم: اختلاط با مردان

یکی از مستندات که بر این ملاک برخی از فقیهان آورده‌اند و مرحوم خویی به آن اشاره نمی‌کند، این است که معیار ثیبوت اختلاط زن و مرد و زوال حیای زن بر اثر ممارست با مردان است و این عناوین در جایی که ازاله بکارت به وطی صورت بگیرد، صدق می‌کند. پس زنی که با مردی نزدیکی مشروع یا نامشروع داشته باشد، به یقین ثیبه است؛ چرا که با مردان آمیختگی پیدا کرده است و حیا و عفت او از بین رفته است. اما اگر دختری بر اثر خودارضایی یا ورزش پرده‌اش را از دست بدهد، هنوز بکر محسوب می‌شود؛ چرا که با مردان آمیختگی نداشته است و پرده حیا و عفت او دست نخورده مانده است (حلی، ۱۳۸۸ق، ص ۵۸۷؛ عاملی، ۱۴۱۳ق، ج ۷، ص ۱۶۵؛ عاملی، ۱۴۱۱ق، ص ۸۵).

نقد دلیل سوم (مخالطة الرجال)

استدلال به ملاک اختلاط رجال برای تعیین ملاک در بحث ما ریشه و اساسی ندارد؛ چراکه آنچه در روایات و آیات وجود دارد، کلمه ثیب و بکر است و هیچ ذکری از اختلاط یا عدم اختلاط رجال برای تشخیص معنای موارد ثیب و بکر وجود ندارد. البته اگر فرض کنیم که چنین ملاکی مستفاد از روایات است، از دو حالت خارج نیست: یا مخالطة الرجال، به مثابه حکمت برای تشخیص مورد ثیب بیان شده است که اشکال این فرض در گفتار قبل بیان شد. یا علت برای حکم است که این علت یا منصوص است که این ادعا دلیلی ندارد یا مستنبط است که این نیز خالی از اشکال نیست؛ چون در صورتی قیاس مستنبط العله قابل استفاده است که یقین داشته باشیم ملاک و دلیل اصلی و تمام علت در ثیبوبت و بکارت اختلاط الرجال می باشد؛ در حالی که این مطلب صرف ادعاست. همچنین مقتضای اینکه اختلاط الرجال تعلیل و ملاک ثیب شدن باشد، لوازمی را در بر دارد که فقیهان به آن ملتزم نیستند: اگر دوشیزه‌ای قبل از عقد خود را در معرض انواع تمتعات جنسی غیر دخول مثل تقبیل، معانقه، مضاجعه و... قرار دهد، شرم و حیای خود را به تاراج گذاشته و باید حکم ثیبه را داشته باشد؛ چراکه ملاک ثیبه بودن که اختلاط با مردان است، تحقق یافته است. مردی با دختری مبادرت به وطی دبر می کند و بهره‌های جنسی دیگر نیز از وی برده است، چنین شخصی از سویی در ناصیه خود تجربه جنسی با رجال را تجربه کرده است؛ از سوی دیگر پرده بکارت خویش را حفظ کرده است که در چنین شرایطی باید این زن را به دلیل اختلاط با مردان ثیبه دانست. تطبیق این مثال‌ها در صورتی که موارد تکرار شده باشد، دشوارتر می گردد. دختری که پیش از سن تمیز بکارت خویش را از دست داده است، به دلیل عدم درک ماهیت رابطه جنسی و عدم درک لذت‌ها، باید باکره محسوب شود.

۲-۴. دلیل چهارم: انصراف

دلیل دیگری که مرحوم خویی به آن تصریح نمی‌کند و برخی از فقیهان دیگر مطرح کرده‌اند، انصراف است. هرچند کلمات ثیب و بکر که در خطابات کتاب و سنت به کار برده شده‌اند، به صورت مطلق هستند و ظاهر اطلاقی لفظ بکر مشتمل بر دو قسم است: مدخوله واقع نشدن یا عدم زوال بکارت؛ ثیب نیز مشتمل بر دو قسم است: مدخوله شدن یا زوال پرده بکارت. اما به نظر می‌رسد جای تمسک به چنین اطلاقی نیست؛ زیرا لفظ بکر به دختری که هیچ‌گاه مدخوله نشده باشد و لفظ ثیب به موردی که بکارت به وطی اعم از مشروع و نامشروع زایل شده باشد، انصراف دارد. بنابراین ظهور لفظ ثیب منصرف به این است که ازاله بکارت به سبب دخول (اعم از مشروع یا غیرمشروع) صورت گرفته باشد؛ ازاین‌رو مواردی که بکارت به غیر وطی زایل شده باشد، ثیب به شمار نمی‌آید و همان باکره است (انصاری، ۱۴۱۵ق، ص ۱۷۷؛ طباطبائی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۲، ص ۹۰).

نقد دلیل چهارم (انصراف)

ادعای انصراف ممکن است ناشی از کثرت وجود باشد؛ یعنی در بیشتر افراد، ثیبه زوال بکارت به سبب دخول حاصل می‌شود. یا ممکن است ناشی از کثرت استعمال باشد؛ یعنی لفظ ثیب غالباً زمانی کاربرد دارد که بکارتش به سبب دخول از بین برود. اگر منشأ انصراف، کثرت وجودی باشد؛ چنین انصرافی صحیح نیست. انصراف فقط زمانی حجت است که منشأ انصراف کثرت کاربرد در مورد مذکور باشد که اثبات آن مشکل می‌نماید؛ چراکه ممکن است کسی ادعا کند اکثر کاربردهای لفظ «ثیب» در موردی است که دختر از سوی شوهرش ثیب گردد؛ ازاین‌رو نمی‌توان انصراف را دلیل بر ثبوت این ملاک دانست. بر فرض اثبات کثرت استعمال نیز می‌توان چنین جواب داد که حتی اگر کثرت استعمال

باشد، باز هم این استعمال غالب می تواند محدود به دخول مشروع باشد نه هر دخولی؛ در نتیجه انصراف به دخول به معنای مطلق آن که شامل مشروع و غیر مشروع می شود، ثابت نمی شود. بنابراین انصراف نمی تواند دلیل قطعی برای تعریف ثیب به معنایی باشد که آیت الله خویی می فرماید.

۵-۲. دلیل پنجم: معنای عرفی

لفظ بکر در عرف به معنای غیر مدخوله است. از آنجا که دو کلمه بکر و ثیب در مقابل هم معنا می شوند، معنای عرفی ثیب، زنی است که مدخوله واقع شده است؛ زیرا در استعمالات و محاورات عرفی این الفاظ چنین معنایی اراده می شود. شاهد بر این مطلب آن است که برخی لغویین نیز همین معنا را موضوع له برای ثیب ذکر کرده اند (خوئی، ۱۴۱۸ ق، ج ۳، ص ۲۲۰).

نقد دلیل پنجم (معنای عرفی)

تمسک به عرف برای اثبات این ملاک از جهتی ابهام دارد؛ زیرا با توجه به آنچه بر فضای جامعه در آن زمان حاکم بوده است به ویژه با وجود تعابیر دیگر عرفی در کنار این معن که فقیهان دیگر ادعا کرده اند، کاشف از تحقق نیافتن معنای عرفی است و با عدم تحقق معنای عرفی، چیز قابل استنادی باقی نخواهد بود.

۶-۲. دلیل ششم: معنای لغوی

ثیب در لغت به معنای ازاله بکارت به سبب وطی است؛ به طوری که در صدق آن سببیت وطی به عنوان شرط اخذ شده است. در بسیاری از کتب لغت مانند اساس البلاغة، تهذیب

اللغة، صحاح جوهری، تاج العروس و لسان العرب آمده است: «بکر دختری است که ازاله بکارت نشده باشد یا بکر دختری است که مردی با وی نزدیکی نکرده باشد». همچنین در تعدادی از کتب لغت مانند تهذیب اللغة، کتاب العین و تاج العروس، باکره را به زنی معنا کرده‌اند که هیچ مردی با او تماس نگرفته است؛ برای مثال در کتاب العین آمده است: «بکر دختری است که تا به حال مس نشده است» یا در تاج العروس می‌خوانیم: «بکر همان دوشیزه است، دختر عذراء دوشیزه‌ای است که تا به حال مردی او را لمس نکرده است». البته ممکن است در همه این موارد مراد از مس، جماع و مقاربت باشد و به صورت کنایی مس را به کار برده‌اند (زنجانی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۱، ص ۴۰۶۵).

همچنین تعدادی از تفاسیر و کتب لغت مانند المحيط فی اللغة و صحاح اللغة، ملاک بکارت را عدم دخول دانسته‌اند. در صحاح اللغة آمده است: «زنی ثیب است که مدخوله شده باشد» (جوهری، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۵۹۵؛ ابن عباد، ۱۴۱۴ق، ج ۶، ص ۲۵۸).

نقد دلیل ششم (معنای لغوی)

استدلال به معنای لغوی را نیز مخدوش می‌دانیم؛ چراکه اولاً کتب لغت غالباً درصدد بیان معنای مستعمل فيه کلمات هستند (مظفر، ۱۴۳۰ق، ج ۳، ص ۱۴۷) نه معنای موضوع له؛ به طوری که در غالب موارد معنای موضوع له کلمات را واضح و دقیق تبیین نمی‌کنند و حد و حدود معنا را هم بیان نمی‌نمایند. ثانیاً کتب لغت درصدد بیان معنای غالبی کلمات هستند، همین امر موجب می‌شود نتوان به استنادات لغوی مراجعه کرد؛ چراکه معنایی که برای کلمه ذکر می‌کنند با همین احتمال که ممکن است فرد غالب و از مصادیق متعارف باشد، حجیت معنای مذکور را با خدشه مواجه و آن را از اعتبار ساقط می‌کند؛ زیرا با وجود احتمال، جایی برای استدلال نخواهد بود.

جمع بندی

حال که عدم اعتبار تمامی مستندات مطرح شده از سوی آیت الله خویی و هم نظران با ایشان ظاهر گردید، برای کشف معیار صحیح می توان از جمع دلالتی کمک گرفت و به معیار صحیح دست یافت؛ زیرا در دو طایفه از روایاتی که در باب ولایت آب و جد وارد شده است، دو قید جداگانه برای کلمه ثیب ذکر شده است؛ قید «قد دُخل بها قبل ذلك» و قید «بعد ان تکون قد نکحت رجلاً قبله». از آنجا که در این دو دسته فقط این دو قید وارد شده است و اصل در قیود، احترازیت است (خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۰۶)، به قرینه اینکه نکاح در اصل لغت به معنای دخول و وطی است و نیز در آیات (نساء: ۲۲) و حدیث (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۴، ص ۲۶۵؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۵۴۱) در چنین معنایی استعمال شده است (زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۲۴۰)، راه جمع دلالتی کاملاً روشن می گردد؛ یعنی روایاتی که همچون صحیح حلبی ثیبوت را با قید «بعد ان تکون قد نکحت رجلاً قبله» تعریف می کند با صحیح حلبی که با قید «قد دُخل بها قبل ذلك» تعریف کرد، یکی هستند و هر دو معنای دخول را اراده کرده اند، بدون اینکه منافاتی بین آنها وجود داشته باشد. بنابراین دختری که بر وی دخول منجر به ازاله اعم از حلال یا حرام صورت نگرفته است، باکره است؛ همچنین دختری که بر وی دخول منجر به ازاله اعم از حلال یا حرام صورت گرفته است، ثیب است؛ از این رو ولایت پدر و جد از او ساقط می شود. همچنین روایت ابراهیم بن میمون که مشتمل بر قید تزویج «اذا كان قد تزوجت زوجاً قبله» است، به دلیل مشکل سندی کنار گذاشته می شود و تنافی در جمع دلالتی ایجاد نمی کند؛ چراکه آیت الله خویی در اشکال بر موثق ابراهیم بن میمون فرموده است: «از آنجا که برای ابراهیم بن میمون هیچ مدح یا توثیقی وارد نشده است، از نظر سندی مخدوش بوده و قابل استناد نیست» (خوئی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۲۶۱).

البته ممکن است اشکال سندی روایت ابراهیم بن میمون حل گردد؛ به این بیان که ابراهیم بن میمون دارای توثیق عام باشد، پس وقوع وی در سند روایت موجب ضعف سند و خدشه در آن نمی‌شود؛ در نتیجه این روایت فقط به دلیل انحراف اعتقادی ابن فضال، معتبر یا موثق می‌گردد. آیت الله زنجانى در تحلیل سند این حدیث چنین می‌فرماید: «به نظر ما ممکن است وثاقتش (روایت ابراهیم بن میمون) را به واسطه روایت ابی المغراء اثبات کنیم؛ چون نجاشی و بعضی دیگر در مورد ابی المغراء یعنی حمید بن مثنی، ثقة ثقة تعبیر کرده‌اند و بعید است شخصی که چنین تعبیر در مورد او شده است، مقید نباشد که از چه کسی روایت نقل می‌کند. پس سند این روایت را ممکن است معتبر بدانیم» (زنجانى، ۱۴۱۹ق، ج ۱۱، ص ۳۸۱۸).

حال که روایت ابراهیم میمون را معتبر قلمداد نمودیم و امام (ع) در این روایت قید تزویج «اذا كان قد تزوجت زوجاً قبله» را ذکر کرده است که ظهور در ازدواج و عقد دارد و نمی‌توان آن را به معنای دخول یا آمیزش گرفت، بین روایات باید از راه دیگری جمع کرد؛ به این بیان که مفاد صحیح‌ه علی بن جعفر این است که دخول را تنها علت ثبوت قرار می‌دهد و درباره دخالت یا عدم دخالت قید دیگر در تحقق ثبوت ساکت است؛ از سوی دیگر، مستفاد از صحیح‌ه حلبی و مثل آن، این است که تحقق نکاح یا تزویج (گرچه بدون دخول) برای صدق ثبوت و سقوط ولایت پدر و جد کافی است؛ در نتیجه حاصل جمع دلالتی بین این دو دسته روایات این است که هر یک از دخول و تزویج علت برای سقوط ولایت پدر و جد باشد؛ یعنی دختری که می‌خواهد ازدواج کند، اگر پیشینه مجرد ازدواج را داشته باشد، از این لحاظ که خبرویت پیدا کرده و مالک امر خویش است، ولایت پدر و جد از او ساقط می‌گردد؛ همچنین دختری که قبل از ازدواج مورد دخول منجر به ازاله اعم از حلال یا حرام گردیده است، ثیب است و ولایت پدر و جد از او ساقط می‌شود.

بنابراین به خوبی روشن می شود بر اساس معنای متفاهم عرفی از ثیب و تعابیر اهل لغت که بازگشتش به معنای عرفی است و نیز استشهاد از کاربردهای بکر و ثیب در روایات و بر اساس فهم فقیهان در ابواب مختلف فقه به ضمیمه تفصیل آنها بین ثیب در باب ولایت پدر و جد و در غیر این باب، مراد از بکر و ثیب از منظر فقه، همان معنای ازاله عذره و عدم ازاله عذره است؛ ولی درباره ولایت بر نکاح، در حکم ثیب تصرفی انجام گرفته است و مواردی ملحق به بکر می شود و ملاک سقوط ولایت اب و جد بنا بر جمع بین روایات، تحقق أحد الملاکین (دخول - تزویج) است.

نتیجه

با توجه به تحلیل های انجام گرفته نتایج زیر به دست می آید:

الف) آیت الله خویی با استناد به معنای لغوی و عرفی بکارت و استدلال به برخی آیات و روایات، معیار بکارت را عدم زوال پرده بکارت از طریق وطی دانسته اند که تعدادی از فقیهان نیز با ایشان هم عقیده هستند.

ب) در مجموع شش دلیل آیات شریفه، روایت، ملاک اختلاط الرجال، انصراف اطلاعات، معنای عرفی و معنای لغوی بر این معیار اقامه شده است.

ج) آیت الله خویی نخستین فقیهی است که برای مفهوم بکارت به آیات قرآن تمسک کرده اند.

د) با تحقیقی که انجام گرفت، روشن شد این ملاک ها و مستندات با اشکال روبرو هستند و می توان با استفاده از جمع دلایلی بین روایات، ملاکی برای بکارت ارائه داد؛ زیرا در دو طایفه از روایاتی که در باب ولایت اب و جد وارد شده اند، برای کلمه ثیب دو قید نکاح و دخول جداگانه ذکر شده است.

ه) درباره سند روایت ابراهیم بن میمون اختلاف است و پذیرش و انکار اعتبار آن نقش مؤثری در جمع روایات و تحدید مفهوم بکارت دارد.

و) بنا بر اینکه اصل در قیود احترازیت است، به قرینه اینکه لفظ نکاح در اصل لغت به معنای دخول و وطی است و روایت ابراهیم بن میمون از حجیت ساقط است، معیار بکارت، عدم دخول می‌گردد.

ز) بنا بر اعتبار روایت ابراهیم بن میمون، تحقق أحد الملائکین (دخول - تزویج) در سقوط ولایت پدر و جد پدری کافی است.

پی‌نوشت

۱. عبارت است از بازگرداندن پرده دوشیزگی از طریق عمل جراحی.

منابع

قرآن کریم

- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ ق). لسان العرب. بیروت: دارالفکر و دارصادر.
- انصاری دزفولی، مرتضی بن محمد امین (۱۴۱۵ ق). کتاب النکاح. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
- بحرانی آل عصفور، یوسف بن احمد (۱۴۰۵ ق). الحداث الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰ ق). الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية. بیروت: دارالعلم للملایین.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ ق). وسائل الشیعة. قم: مؤسسه آل البيت (ع).

- حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۳۸۸ ق). تذکرة الفقهاء. قم: مؤسسه آل البيت (ع).
- حویزی، عبدعلی بن جمعه [بی تا]. تفسیر نور الثقلین. ج ۴. قم: اسماعیلیان.
- خراسانی، محمد کاظم (۱۴۰۹ ق). کفایة الأصول. قم: مؤسسه آل البيت (ع) لإحياء التراث.
- خمینی، سیدروح الله موسوی (۱۴۲۵ ق). ترجمه تحریر الوسيلة. مترجم: علی اسلامی. ج ۲۱. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمیه قم.
- خویی، سید ابوالقاسم موسوی (۱۴۱۷ ق). مصباح الاصول. مقرر محمد سرور واعظ الحسینی. قم: مكتبة الداوري.
- خویی، سید ابوالقاسم موسوی (۱۴۱۸ ق). موسوعة الإمام الخوئي. قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئي ره.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ ق). مفردات الفاظ القرآن. لبنان و سوریه: دارالعلم و الدار الشامية.
- سبزواری محقق، محمد باقر بن محمد مؤمن (۱۴۲۳ ق). کفایة الأحكام. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمیه قم.
- شیرازی زنجانی، سید موسی (۱۴۱۹ ق). کتاب نکاح. قم: مؤسسه پژوهشی رای پرداز.
- صاحب بن عباد، اسماعیل (۱۴۱۴ ق). المحيط في اللغة. بیروت: عالم الكتاب.
- طباطبایی حائری، سیدعلی بن محمد (۱۴۱۸ ق). ریاض المسائل. قم: مؤسسه آل البيت (ع).
- طریحی، فخرالدین (۱۴۱۶ ق). مجمع البحرين. ج ۳. تهران: کتابفروشی مرتضوی.
- عاملی شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۳ ق). مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام. قم: مؤسسه المعارف الإسلامية.
- عاملی، محمد بن علی موسوی (۱۴۱۱ ق). نهاية المرام في شرح مختصر شرائع الإسلام. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمیه قم.
- فاضل هندی، محمد بن حسن (۱۴۱۶ ق). كشف اللثام والإبهام عن قواعد الأحكام. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمیه قم.

فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ ق). کتاب العین. ج ۲. قم: نشر هجرت.
فیومی، احمد بن محمد مقرئ [بی تا]. المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی. قم: منشورات دارالرضی.

قمی، سید تقی طباطبائی (۱۴۲۶ ق). مبانی منهاج الصالحین. قم: منشورات قلم الشرق.
کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ ق). الکافی. ج ۴. تهران: دارالکتب الإسلامية.
مظفر، محمدرضا (۱۴۳۰ ق). اصول الفقه. ج ۵. قم: طبع انتشارات اسلامی.
مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۴ ق). کتاب النکاح. قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب (ع).
نجفی صاحب الجواهر، محمد حسن (۱۴۰۴ ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. ج ۷. بیروت: دارإحياء التراث العربي.

نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی (۱۴۱۵ ق). مستند الشيعة في أحكام الشريعة. قم: مؤسسه آل البيت (ع).

نوری محدث، میرزا حسین (۱۴۰۸ ق). مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. بیروت: مؤسسه آل البيت (ع).
واسطی زبیدی حنفی، محب الدین سید محمد مرتضی (۱۴۱۴ ق). تاج العروس من جواهر القاموس. بیروت: دارالفکر.

یزدی، سید محمد کاظم طباطبائی (۱۴۰۹ ق). العروة الوثقی. ج ۲. بیروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات.